

مقاله‌ی کوتاه

مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) دانشگاه شیراز، مقاله‌ی کوتاه
سال سیزدهم، شماره‌ی دوم، تابستان ۱۴۰۰، پیاپی ۴۸، صص ۲۹۱-۳۰۰
[DOI: 110.22099/jba.2021.38674.3894](https://doi.org/10.22099/jba.2021.38674.3894)

نویافته‌هایی در باب مأخذ یک حکایت مثنوی معنوی

کتایون نمیرانیان*

ماندانا فیروزآبادی**

چکیده

بررسی متون ادبی و تاریخی ملل عالم، شاهد یکسانی‌هایی است که از دیرباز اندیشه‌ی پژوهشگران را به خود مشغول کرده است. اگر در خصوص داستان‌ها به مقوله‌ی توارد و اقتباس تکیه کنیم، درباره‌ی همسانی‌های تاریخی چه باید گفت؟ آیا وقایع تاریخی تکرار شده یا دخل و تصرف تاریخ‌نگاران و فرضیه‌ی اقتباس روایی در میان است؟ به هر روی، یکی از مباحث مهم در این خصوص، بررسی مشابهت‌ها و تبیین دلایل آن است. در این مقاله، ضمن بررسی یکی از داستان‌های دفتر اول مثنوی مولوی، با عنوان «پادشاه جهود که نصرانیان را می‌کشت»، نیز یادکرد مأخذ معهود، به شواهد تازه‌ای از منابع ادبی و تاریخی دست یافته‌ایم که در بخش سوم آمده است.

واژه‌های کلیدی: حیل‌های جنگی، داستان پادشاه جهود و نصرانیان، مثنوی معنوی، مجازات مُثله کردن.

* استادیار زبانشناسی و زبان‌های باستانی دانشگاه شیراز katynamiranian@yahoo.com

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز، گرایش ادبیات حماسی (نویسنده مسئول)

firoozabadimandana@gmail.com

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۲/۲۶

تاریخ دریافت مقاله: ۹۹/۷/۱۸

۱. درآمد

ادبیات و تاریخ، گاه تجلیگاه فرهنگ و تمدن اقوام است و آنچه از دیرباز نظر پژوهشگران را به خود جلب کرده، تناظر و تشابهی است که میان متون ادبی و تاریخی ملل عالم دیده می‌شود. این شباهت‌ها ممکن است در زبان و ساختار بیانی یا در مضمون و محتوای کلامی باشد. از این رو، دانشمندان علوم بلاغی در پی آن بوده‌اند که علت این شباهت‌های زبانی و مضمونی را دریابند و آن را شرح و تبیین کنند. تحقیق درباره‌ی مواردی همچون «توارد، اقتباس، تضمین و نیز سرقات ادبی» و نوشتن فصولی مفصل درباره‌ی آن‌ها، نشان از اهمیت این موضوع در ادوار پیشین دارد.

آنچه در این مقاله بیشتر بدان پرداخته می‌شود، مسئله‌ی شباهت مضمونی است. با یک بررسی کوتاه و اجمالی، خواهیم فهمید چه بسیار مضامینی وجود دارند که نه تنها میان شاعران و نویسندگان یک سرزمین که در میان اقوام ملل گوناگون وجود داشته و تنها با اندکی تفاوت در آثار ادبی گوناگون به رشته‌ی تحریر درآمده‌اند. در این باره می‌توان به مضامین متعددی اشاره کرد؛ از جمله مضمون «عشق نامادری» که در سه داستان رودابه و سیاوش، یوسف و زلیخا و فدر و هیپولیت، در سطح جهانی دیده می‌شود (رک. روزبه و ایازی، ۱۳۹۲: ۱۷۵-۲۰۱). همچنین «رویین تن بودن» که برای مثال در شخصیت اسفندیار، آشیل و بالدر و... دیده می‌شود یا سیری که قهرمان برای بازساخت خویش در دو داستان رستم و سهراب و ادیپ شهریار طی می‌کند (رک. محمدصالحی دارانی، ۱۳۸۸: ۱۵۳-۱۷۳).

این‌ها و بسیاری نمونه‌های دیگر که در پهنه‌ی گسترده‌ی ادبیات وجود دارند، بعضی خوانندگان را به جست‌وجوی ریشه‌ی این مضامین بر می‌انگیزند که این مضامین که گاه به لحاظ جغرافیایی هیچ قرابتی با یکدیگر ندارد، چگونه به ذهن نویسندگان خطور کرده و موجب ظهور چنین مشابهت‌هایی شده است. شایان ذکر است که بررسی مبسوط و تبیین دلایل چنین مشابهت‌هایی در این مقال نمی‌گنجد و خود مجالی مفصل و مستقل می‌طلبد.

۲. میانی نظری بحث

در آثار بلاغیون مسلمان، از گذشته به مقوله‌ی توارد و اقتباس توجه شده است و در رویکرد دانشمندان غربی، نظریه‌ی بینامتنیت، از دلایل همسانی متون ذکر شده است. همچنین، در کنار این مباحث دو مقوله‌ی «کهن‌نمونه‌ها» و «ادبیات شفاهی» نیز مطرح می‌شود. در ادامه برای خودداری از شرح مفاهیم آشنا و اطاله‌ی کلام، تنها مفهوم ادبیات شفاهی را معرفی مختصری می‌کنیم.

۲. ۱. ادبیات شفاهی

یکی از سنت‌های رایج و معمول در ایران پیش از اسلام و تا اندازه‌ای در ایران پس از اسلام، «سنت شفاهی» است؛ بدین منظور که در گذشته، به کتابت درآوردن متون و آثار ادبی و دینی، چندان معمول نبوده است و بیشتر، اسناد دولتی و سیاسی و اقتصادی مکتوب می‌شده است. آثار و روایات برای قرون متمادی در ذهن و ضمیر افراد می‌ماندند و سینه‌به‌سینه نقل می‌شدند. از اهمیت این سنت همین بس که کسانی همچون مدوَنان اسطوره‌ها و حماسه‌ها، نظیر فردوسی، علاوه بر روایات مکتوب، از روایات شفاهی نیز بهره می‌جستند (رک. تفضلی، ۱۳۸۶: ۱۳).

یکی از نکات شایان توجه درباره‌ی ادبیات شفاهی این است که به دلیل انتقال سینه‌به‌سینه و تکیه‌ی صرف بر حافظه، ممکن بوده است که خودآگاه یا ناخودآگاه، نکاتی از اصل روایات به فراموشی سپرده شود یا ناقلان آن‌ها مطالبی جدید را به اصل داستان بیفزایند. این خود یکی از دلایلی است که گاه باعث می‌شود میان چند روایت گوناگون، مشابهت یا میان گزارش‌هایی از یک داستان، تفاوت‌هایی دیده شود.

۳. خلاصه‌ی داستان مثنوی و ذکر مأخذ

بعد از این مقدمات؛ به بیان خلاصه‌ای از داستان مدنظر در مثنوی می‌پردازیم و سپس مأخذ آن را یاد می‌کنیم.

۳.۱. داستان پادشاه جهود و نصرانیان

پادشاهی جبار به دین جهود بود که عیسویان را می‌کشت. این پادشاه را وزیر کاردان بود که وی را حیل‌های آموخت که بی‌دردسر از دست عیسویان رهایی یابد. وزیر، پادشاه را گفت که به این بهانه که من به دین عیسی گرویده‌ام، مرا مثله و منفور خویش گردان تا به نزد عیسویان بروم و اعتمادشان را جلب کنم و حیل‌های به کار بندم که خود باعث نابودی خود شوند. آنچه در این مقال منظور نظر نگارنده است، حیل‌های اولیه‌ای است که وزیر برای نفوذ در میان عیسویان به کار می‌بندد، یعنی آنکه از پادشاه می‌خواهد به ظاهر بر او خشم گرفته و دست و گوش و بینی او را قطع کند و وزیر در هیئت مسکینی رانده‌شده، به عیسویان پناه جوید.

آموختن وزیر مکر پادشاه را

او وزیری داشت گبر و عشوده	کو بر آب از مکر بریستی گره
گفت ترسایان پناه جان کنند	دین خود را از ملک پنهان کنند
کم کش ایشان را که کشتن سودنیست	دین ندارد بوی، مشک و عود نیست
سر پنهانست اندر صد غلاف	ظاهرش با تو چو تو باطن خلاف
شاه گفتش پس بگو تدبیر چیست	چاره‌ی آن مکر و آن تزویر چیست
تا نماند در جهان نصرانی‌ای	نی هویدا دین و نی پنهانی‌ای
گفت ای شه گوش و دستم را ببر	بینی‌ام بشکاف اندر حکم مر
بعد ز آن در زیر دار آور مرا	تا بخواهد یک شفاعت گر مرا
بر منادی‌گاه کن این کار تو	بر سر راهی که باشد چارسو
آنکه از خود بران تا شهر دور	تا دراندازم دریشان شر و شور

تلبیس وزیر با نصارا

پس بگویم من به سر نصرانیم	ای خدای رازدان می‌دانیم
شاه واقف گشت از ایمان من	وز تعصب کرد قصد جان من
خواستم تا دین ز شه پنهان کنم	آنکه دین اوست ظاهر آن کنم

شاه بویی برد از اسرار من
گفت گفت تو چو در نان سوزنست
من از آن روزن بدیدم حال تو
گر نبودی جان عیسی چاره‌ام
بهر عیسی جان سپارم سر دهم
متهم شد پیش شه گفتار من
از دل من تا دل تو روزنست
حال تو دیدم نوشم قال تو
او جهودانه بکردی پاره‌ام
صد هزاران منتش بر خود نهم
(جلال‌الدین بلخی، ۱۳۹۲: ۳۵)

۲.۳. پیشینه‌ی پژوهش

فروزانفر (۱۳۷۰)، اشاره می‌کند که این حيله در رزم بین پیروز، پادشاه ساسانی و اخشنوار، پادشاه هیاطله گزارش شده است. نیز پارسانسب (۱۳۹۰) هم در مقاله‌ی خویش، از شباهت کل این داستان با حکایت «بوف و زاغ» کلیله و دمنه سخن می‌گوید و تنها اشاره‌ای گذرا به پیشنهاد وزیر، مبنی بر ضرب‌وشتم او و رانده‌شدنش می‌کند. اما در میان پژوهش‌های صورت‌گرفته، مقاله‌ی رضایی دشت‌ارژنه و بیژن‌زاده (۱۳۹۵)، بیشترین شباهت را به پژوهش حاضر دارد. در این مقاله، نویسندگان بر اساس رویکرد بینامتنیت، به بررسی داستان «آن پادشاه جهود که نصرانیان را می‌کشت» و چهار داستان «شغاد و رستم، جزیمه‌الأبرش، فیروز، شاه ایرانیان و شاه هیطالیان و بوم و زاغ» پرداخته‌اند. با این حال گفتنی است وجه تمایز مقاله‌ی یادشده و پژوهش حاضر این است که در این اثر سعی شده است بدون هیچ‌گونه پیش‌فرض یا رویکردی ویژه، نظیر بینامتنیت، حيله‌ی جنگی مدنظر در متون مختلف جست‌وجو و ارائه شود. همچنین در مقاله‌ی رضایی و بیژن‌زاده، بر مثله‌شدن فرد فریب‌کار تأکیدی نشده است که در پژوهش حاضر، یکی از خصیصه‌های اصلی بوده است که در یافتن و انتخاب داستان‌های مشابه در نظر گرفته شده است.

۳.۳. یافته‌های پژوهش

با در نظر گرفتن آنچه درباره‌ی این داستان و به‌ویژه حيله‌ی یادشده گفته شده است و نیز بررسی سایر متون ادبی و تاریخی، به نمونه‌های مشابهی از این حيله دست یافته‌ایم که در ادامه به تفصیل بیان خواهد شد.

۳.۳.۱. تاریخ هرودوت

این کتاب از قدیم‌ترین منابع تاریخی است که از قرن پنجم پیش از میلاد به یادگار مانده و مجموعه‌ای از اطلاعات تاریخ و جغرافیای ملل قدیم، از جمله ایران را در بر دارد. در واقع، برای دریافت تاریخ ایران در زمان هخامنشیان، بعد از کتیبه‌های هخامنشی که منابع دست اول آن دوران هستند، باید به کتب یونانیان، به ویژه کتاب هرودوت مراجعه کنیم. آنچه پژوهش حاضر را به این کتاب مربوط می‌سازد، ماجرای جنگ میان ایرانیان و آشوریان، در زمان داریوش هخامنشی است. در شرح ماجرای این جنگ آمده است که در خلال فتح بابل، فردی از سپاهیان داریوش، حيله‌ای به کار بسته است که درحقیقت، همان حيله‌ی مورد نظر ماست؛ یعنی خود را مثله می‌کند و در هیئت فردی رانده‌شده از نزد داریوش، به سپاه دشمن نفوذ و زمینه‌ی حمله‌ی مغلوب‌کننده‌ی سپاه داریوش را فراهم می‌کند (رک. هرودوت، ۱۳۸۹: ۴۲۹-۴۳۱).

۳.۳.۲. تاریخ طبری

تاریخ الرسل و الملوک، نوشته‌ی ابوجعفر محمدبن جریر طبری، کتابی است به نثر عربی که در اواخر قرن سوم هجری نگاشته شده است. در این کتاب، چنان‌که فروزانفر نیز اشاره می‌کند، ماجرای جنگی میان پیروز، پادشاه ساسانی با اخشنوار، پادشاه هیاطله مطرح می‌شود که ضمن آن، کسی از لشکر هیاطله، حيله‌ی معهود را به کار می‌بندد (رک. طبری، ۱۳۹۱: ۱۵۹-۱۶۰).

۳.۳.۳. تاریخ بلعمی

این کتاب، درحقیقت «مشهور است به ترجمه‌ی تاریخ طبری، لیکن چون بسی مطالب از کتب دیگری غیر از تاریخ‌الامم و الملوک طبری در آن نقل شده و کتاب از صورت ترجمه به هیئت تألیف درآمده است، آن را به اسم بلعمی می‌نامیم» (صفا، ۱۳۹۱، ج ۱: ۶۱۸-۶۱۹). در این کتاب آمده است، پس از کشته‌شدن «جزیمه» به دست «زبا»، دختر و جانشین عمر بن ظرب، یکی از یاران جزیمه به نام قیصر بن سعد بن عمر، در پی گرفتن انتقام خون جزیمه بر می‌آید و برای انجام این مهم، حيله‌ی مذکور را به کار می‌گیرد؛ یعنی خود را

مثله می‌کند و به نزد زبا به حيله پناهنده می‌شود، اعتماد او را جلب می‌کند و در نهایت، در زمان مناسب انتقام خون جزیمه را می‌گیرد (بلعمی، ۱۳۵۳، ج ۲: ۸۰۰-۸۲۴).

۳. ۳. ۴. مجمل التواریخ و القصص

این کتاب در اوایل قرن ششم هجری نوشته شده است و مؤلف آن نامعلوم است؛ اما گویی از مردم همدان بوده است و جد او مهلب بن محمد بن شادی نام داشته است (همان). در این کتاب نیز از ماجرای میان ملک سمریرعش بن افریسیس و پادشاه چین رخ می‌دهد و وزیر پادشاه چین همین حيله را به کار می‌بندد. به این ترتیب که وی خود را مثله می‌کند و در هیئت فردی رانده‌شده به سپاه مقابل پناهنده می‌شود و با جلب اعتماد آن‌ها، فریشان می‌دهد و آنان را به کام مرگ می‌کشاند (رک. مجمل التواریخ، ۱۳۸۳: ۱۵۸-۱۵۹).

۳. ۳. ۵. کلیله و دمنه

این کتاب که اصلی هندی به زبان سانسکریت دارد، در زمان ساسانیان به پهلوی ترجمه شد. کتاب کلیله و دمنه را ابن مقفع در دوره‌ی اسلامی به نثر عربی ترجمه کرد. در قرن ششم هجری نیز ابوالمعالی نصرالله منشی، ترجمه‌ی عربی ابن مقفع را به فارسی برگرداند (تفضلی، ۱۳۸۶: ۳۰۲-۳۰۳).

باب هشتم کتاب کلیله و دمنه، با عنوان «باب بوف و زاغ»، حکایتی است از دشمنی دیرین میان بوفان و زاغان و جدالی که مجدد میانشان ایجاد شده است. در این میان، هریک از دو گروه، در این باره تفکر و تفحص می‌کنند و سرکردگان هریک، با وزیران خویش رای می‌زنند. در این میان، یکی از زاغان تیزهوش، طرح حيله‌ای می‌زند که با حيله‌ی معهود پژوهش حاضر یکسان است؛ یعنی با مثله‌کردن خویش و پناهنده‌شدن به گروه مقابل، آن‌ها را فریب می‌دهد و زمینه‌ی نابودیشان را فراهم می‌آورد (رک. نصرالله منشی، ۱۳۹۱: ۲۱۱-۲۱۲).

۳. ۳. ۶. داستان مرد سکایی

شهبازی در کتاب تاریخ ساسانیان اشاره می‌کند که «داستان حقه‌ی بیابان‌گرد، داستانی است که در همه‌ی ادوار مشهور بوده و به‌ویژه مردی سکایی در همین بیابان، داریوش بزرگ را که بر سر سکاها‌ی شرقی لشکر کشیده بود، درست به همین وضع به مخاطره

انداخت» (شهبازی، ۱۳۸۹: ۴۷۳). شهبازی برای این ادعا، به کتاب *حیله‌های جنگی* پلی‌یانوس و ترجمه‌ی آن در مقاله‌ی خویش، با عنوان «داریوش در سکایه و سکاها در تخت‌جمشید» ارجاع می‌دهد. این مقاله به زبان انگلیسی در مجله‌ی گزارش‌های باستان‌شناسی از ایران در سال ۱۹۸۲ چاپ شده است (رک. شهبازی، ۱۹۸۲: ۲۱۵-۲۱۶). در کنار تمام این شواهد، یادآوری دو نکته ضروری است؛ اول آنکه «مثله‌کردن» به‌عنوان مجازات در میان ملل مختلف رواج داشته است. شواهدی از *یادگار زریران تا رامایانه* موجود است که بر این ادعا صحه می‌گذارد.

یادگار زریران: «او را نیز یل اسفندیار گیرد، از او دستی و پایی و گوش‌ی برد و چشمش به آتش سوزاند و او را بر خری دم‌بریده به کشور خویش فرستد و گوید که: شو و گوی که چه دیدی از دست من، یل اسفندیار» (یادگار زریران، ۱۳۸۷: ۳۰).

راماین: «لکشم‌بی‌درنگ شمشیر را از نیام برکشید و سورپنک‌هه را [خواهر بدکار راوانا که سعی در فریفتن رام و برادرش لکشم‌را داشت] ناقص‌العضو ساخته و از آنجا راند. سورپنک‌هه که مورد اهانت قرار گرفته و اعضای بدنش قطع شده بود، جیغ بلندی کشید و در جنگل ناپدید شد» (راجاگوپال‌اچاری، ۱۳۹۱: ۲۹۵-۳۰۱).

دوم نیز آنکه گویی چنین حیله‌هایی در ادوار مختلف رایج و زبانزد بوده است که سعدی، پادشاهان زمانه‌ی خود را در اندرزی کلی از آن باخبر می‌کند و برحذر می‌دارد: ز بیگان‌ه پرهیز کردن نکوست که دشمن توان بود در زی دوست (سعدی، ۱۳۸۴: ۴۴)

همچنین، آموزگار هم در کتاب *زبان، فرهنگ و اسطوره* بیان می‌دارد که به‌دلیل تکرار این حیله در روایت‌های ایرانی، احتمالاً بن‌مایه‌ی این داستان باید کهن‌تر از دوره‌ی هخامنشی باشد. همچنین می‌افزاید که «شاید داستان گوش‌های بریده بردیای دروغین یا گئوماتای مغ، چنین بن‌مایه‌ای در خود داشته باشد» (آموزگار، ۱۳۹۶: ۱۹۴).

۴. نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه از شواهد گوناگون درباره‌ی تکرار این حیلۀ در ادوار مختلف و در میان اقوام متعدد دریافت شد، به نظر می‌رسد این حیلۀ، در منطقۀ شناخته‌شده و مشهور بوده است. به‌گونه‌ای که افراد مختلف، با ماهیت این مجازات آشکارا آشنایی داشته‌اند و می‌دانسته‌اند وقتی فردی چنین مجازات می‌شود، خاطی رانده‌شده‌ای از نزد پادشاه یا از نزد فرماندهی سپاه است. حتی شاید بتوان گفت، این شیوه‌ی مجازات برای افرادی در نظر گرفته می‌شده است که مشخصاً رانده‌ی دربار پادشاه یا فرمانده بوده‌اند. همچنین گفتنی است که فرد رانده‌شده، مقام و منصبی درخور داشته و در میان دشمن و دوست شناخته‌شده بوده است؛ چنان‌که در اغلب روایات گفته‌شده، فرد مطرود وزیر پادشاه بوده است.

بنابراین، شاید نقل این حیلۀ در این داستان، به‌طور مستقیم ربطی به توارد، اقتباس یا بینامتنیت و... نداشته باشد و گوینده خود این دست ماجراها را از گوشه و کناری شنیده یا در کتب تاریخی، نظیر تاریخ طبری یا بلعمی خوانده باشد. همچنین، ممکن است دلیل اینکه مولوی این حیلۀ را در داستان مطرح کرده است، آشنایی آن با ذهن و ضمیر مخاطب وی بوده است؛ بدین امید که درک آسان آن، به فهم بهتر بقیه‌ی داستان و درنهایت، دریافت اصل منظور شاعر، کمک بسزایی کند.

گفتنی است احتمال دیگری که می‌تواند امروزه به‌گونه‌ای بازمانده‌ی خاطره‌ی فراموش‌شده‌ی این حیلۀ باشد، اقدام تعدادی از متکدیانی است که برای فریب مردم و جلب ترحم و اعتماد آن‌ها، تظاهر به ازکارافتادگی یا نقص عضو می‌کنند.

منابع

- آموزگار، ژاله. (۱۳۹۲). گزارش یادگار زریران. تهران: معین.
- آموزگار، ژاله. (۱۳۹۶). زبان، فرهنگ و اسطوره. تهران: معین.
- بلعمی، ابومحمد بن محمد. (۱۳۵۳). تاریخ بلعمی. به تصحیح محمدتقی بهار، تهران: زوار.
- پارسانسب، محمد. (۱۳۹۰). «مأخذشناسی تحلیلی حکایاتی از مثنوی». مطالعات عرفانی، شماره ۱۴، صص ۳۱-۵۴.

- تفضلی، احمد. (۱۳۸۶). *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*. تهران: سخن.
- راجا گوپالاجاری، چاکراورتی. (۱۳۹۱). *راماین*، ترجمه‌ی ابوالفضل علی‌زاده طباطبایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رضایی دشت‌ارژنه، محمود و محمد بیژن‌زاده. (۱۳۹۵). «نقد و بررسی داستان آن پادشاه جهود که نصرانیان را می‌کشت از بهر تعصب، از مثنوی مولوی براساس رویکرد بینامتنیت». *متن‌پژوهی ادبی*، شماره ۶۸، صص ۱۶۷-۱۸۹.
- روزبه، محمدرضا و فریبا ایازی. (۱۳۹۲). «بررسی تطبیقی الگوهای عشق ممنوع». *کاوش‌نامه‌ی زبان و ادبیات فارسی*، شماره ۲۶، صص ۱۷۵-۲۰۲.
- سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۸۴). *بوستان یا سعدی‌نامه*. به تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
- شهبازی، علی‌رضا شاپور. (۱۳۸۹). *تاریخ ساسانیان*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۸۹). *تاریخ ادبیات در ایران*. تهران: فردوس.
- طبری، محمدبن جریر. (۱۳۹۱). *تاریخ الرسل و الملوک*. ترجمه‌ی صادق نشأت، تهران: علمی و فرهنگی.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۷۰). *مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی*. تهران: امیرکبیر.
- بهار، محمدتقی. (۱۳۸۳). *تصحیح مجمل‌التواریخ و القصص*. تهران: دنیای کتاب.
- مولانا، جلال‌الدین بلخی. (۱۳۹۲). *مثنوی معنوی*. به تصحیح رینولد نیکلسون، تهران: دیبایه.
- محمد صالحی دارانی، حسین. (۱۳۸۸). «بازشناخت در رستم و سهراب و تراژدی ادیب شهریار». *فصلنامه‌ی ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*، شماره ۱۴، صص ۱۵۳-۱۷۴.
- نصرالله منشی. (۱۳۹۱). *کلیده و دمنه*. به تصحیح مجتبی مینوی، تهران: امیرکبیر.
- هرودوت. (۱۳۸۹). *تاریخ هرودوت*. ترجمه‌ی مرتضی ثاقب‌فر، تهران: اساطیر.